



(۳)

ضرب دارالسلطنه هراة



سکه نقره سلطان حسين بايقرا ضرب هرات با عبارت دعایی «به بود هراة»

محمد بن بایسنغر و معرفی دو سکه ضرب وی در هرات

علی‌رضا حبیبی^۱

مقدمه

نوشته حاضر دو مبحث تاریخی و سکه‌شناسی را با استفاده از منابع عصری و متأخر مورد بررسی قرار می‌دهد. در بخش نخست این مقاله به بررسی زندگی و کارنامه محمد بن بایسنغر بن شاه‌رخ پرداخته‌ایم و در ادامه در بخش دوم مقاله، دو سکه از وی را که در فتح شهر هرات به دست او در سال ۸۵۳ق. و روزگار سلطنت مستقلش ضرب زده شد، معرفی خواهیم کرد.

بخش نخست: نگاهی به زندگی و کارنامه قطب‌الدین سلطان محمد بن بایسنغر

در دوره تیموری شاهزادگان بسیاری به عنوان حاکم در مناطق مختلف منصوب شدند. این امر اگر از جهتی منفعت داشت و قدرت در اطراف نیز از دست خانواده تیموری بیرون نمی‌شد از جهتی دیگر بعد از رسیدن این شاهزادگان به حکومت، آن‌ها معمولاً به طمع کسب قدرت بیش‌تر دست به نافرمانی می‌زدند و دردهایی را برای دولت مرکزی به وجود می‌آوردند. یکی از این شاهزادگان، میرزا سلطان محمد فرزند میرزا بایسنغر بود که در زمان سلطنت پدر بزرگش شاه‌رخ بن تیمور حاکم بخشی از نواحی غربی قلمرو تیموریان شد و سپس در آن‌جا با توجه به عواملی که ذکر خواهد شد به مخالفت با دربار هرات پرداخته و مشکلاتی چند را به بار آورد.

سلطان محمد در سال ۸۲۱ق. در باغ سفید هرات به دنیا آمد. او دومین فرزند ذکور بایسنغر میرزا بود. حافظ ابرو در کتاب *زبدة التواریخ* به تولد دو فرزند دیگر بایسنغر، رکن‌الدین میرزا علاء‌الدوله



(۸۲۰-۸۶۳ ق.)^۱ و میرزا ابوالقاسم بابر (۸۲۵-۸۶۱ ق.)^۲ اشاراتی دارد اما از سلطان محمد هیچ یادی نکرده‌است. به نظر می‌رسد نخستین کسی که از تولد این فرزند یاد کرده، فصیح خوافی در مجمل است.^۳ بعدها در منابع دیگر و از جمله *روضه الصفا* به سن سلطان محمد در زمان مرگش اشاره شده که با روایت خوافی منطبق است.^۴ از روزگار کودکی سلطان محمد اطلاعاتی در دست نیست. او در سال ۸۳۷ ق.^۵ و در شانزده سالگی پدر را از دست داد و تحت سرپرستی جدش شاه‌رخ قرار گرفت.

حضور سیاسی سلطان محمد

اولین حضور میرزا سلطان محمد در صحنه سیاست در حدود اواخر سلطنت سلطان شاه‌رخ دیده می‌شود که وی بعد از وقایع سرپیچی و شورش ملک کیومرث رستم‌داری در سال ۸۴۶ ق.^۶ از جانب جدش حاکم عراق عجم شامل شهرهای سلطانیه، قزوین، ری، قم و ...^۷ تعیین می‌شود. بعد از تسلط میرزا سلطان محمد بر حکومت عراق جمعی از حاکمان و بزرگان شهرهای مختلف طبق رسوم برای عرض تبریک این منصب و آوردن خلعت و هدایا به پیشگاه محمد بن بایسنغر حضور یافتند. در این میان شخصی به نام امیرحاجی حسین فرزند امیرباباحاجی همدانی^۸ که حاکم همدان و برخی از نواحی کردستان بود،^۹ از آمدن به نزد شاه‌زاده امتناع کرد. سلطان محمد چند مرتبه قاصدانی نزد او فرستاد و وعده بخشش و خوش رفتاری برایش داد. در مقابل امیرحاجی حسین درخواست کرد که عده‌ای از نزدیکان شاه‌زاده به همدان بروند و سپس او با همراهی آن‌ها به خدمت میرزا سلطان محمد برسد. شاه‌زاده درخواست او را قبول کرده و چند نفر را به قصد این امر به همدان فرستاد. امیرحاجی حسین خُلف وعده کرد و فرستادگان را زندانی نمود که این واقعه موجب لشکرکشی محمد بن بایسنغر به همدان شد و طرفین جهت پیکار در خارج از شهر مقابل یک‌دیگر صف‌آرایی کردند که در نهایت سپاه میرزا سلطان محمد پیروز شده

۱. حافظ‌ابرو، *زبده التواریخ*، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۶۴۵. مصحح این کتاب در باورقی می‌گوید: «رکن‌الدین علاءالدوله، تولد شب پنج‌شنبه غره جمادی‌الاول ۸۲۰ ق. در هرات ابوالقاسم بابر در سال ۸۵۶ ق. او را کور ساخت. وفات ذی‌الحجه ۸۶۳ ق. دفن گنبد سبز هرات».

۲. همان، ص ۸۱۲.

۳. خوافی، *فصیح*، مجمل فصیحی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۱۰۴۸.

۴. میرخواند، محمد بن خاوندشاه، *روضه الصفا*، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۵۵۲۵.

۵. روملو، حسن‌بیگ، *احسن التواریخ*، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۳۳۹.

۶. همان، ص ۳۹۴.

۷. همان.

۸. میرخواند، محمد بن خاوندشاه، *روضه الصفا*، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۵۴۵۸.

۹. طهرانی، ابوبکر، *دیاربکریه*، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۳۱۷.



و امیر حاجی حسین به اتفاق عده‌ای دیگر فرار کرده و خود را به قلعه همدان رساندند. در این وقت اهالی قلعه درها را بسته و به آنان اجازه ورود ندادند و بازماندگان سپاه همدان به اطراف متواری شدند. سپس اهالی همدان اسیران را آزاد کرده و نیز شهر به تصرف شاهزاده درآمد. در این اثنا امیر حاجی حسین در کمر کوه الوند^۱ دستگیر شده و او را به اردوی میرزا سلطان محمد بردند و بر طبق فرمان شاهزاده او را به پسر عمویش سپردند تا او را در منطقه چهارباغ همدان به قصاص پدرش بکشد.^۲

بروز اختلاف میان شاه‌رخ و سلطان محمد

خبر کشته شدن امیر حاجی حسین همدانی به شاه‌رخ رسید و او این عمل سلطان محمد را به دلیل سابقه خدمات حاکم همدان نپسندید و اظهار داشت که چنانچه خطایی از او سرزده بود، می‌بایست بعد از کسب تکلیف از دربار هرات و گرفتن جواب اقدام به امر داده شده، می‌شد و از این جهت کدورتی میان شاه‌رخ و محمد بن بایسنغر ایجاد شد.

فتح همدان اثر زیادی بر تثبیت قدرت حاکمیت سلطان محمد بر مناطق تحت تصرف وی داشت و از نواحی مختلف اشراف و بزرگان به پیشگاه او می‌رسیدند و شاهزاده مبالغ زیادی را بذل و بخشش می‌کرد به حدی که خرجش بیش‌تر از درآمدهای حکومتی بود و بعدها این رویه موجب افزایش مطالبات دولتی شد که نارضایتی عامه مردم را به دنبال داشت.^۳ در این اثنا گروهی از نزدیکان شاهزاده به وی اظهار داشتند که شاه‌رخ اینک پیر و ضعیف شده است و توان مقابله با شما را ندارد، به‌تر آن است که از این فرصت استفاده کرده و شهرهای اصفهان و شیراز را تسخیر کنیم. میرزا سلطان محمد در سال ۸۴۹ ق.^۴ به اصفهان لشکر کشید و در این زمان حاکم اصفهان امیر سعادت‌بیگ فرزند امیر خاوندشاه^۵ بود که بعد از شنیدن این واقعه با سیدعلی گلبار که یکی از رؤسای شهر بود، از راه رویدشت^۶ به سمت هرات فرار کرد و میرزا سلطان محمد اصفهان را فتح کرده و افرادی را جهت دستگیری حاکم اصفهان روانه نمود و فرستادگان هر دوی آن‌ها را اسیر کرده و به نزد شاهزاده آوردند و سرانجام علی گلبار کشته شد و امیر سعادت را در قفس کرده

۱. میرخواند، *روضه الصفا*، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۵۴۵۹.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۵۴۶۰؛ طهرانی، ابوبکر، دیاربکر، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۲۸۵، لشکرکشی به اصفهان در اوایل سال ۸۵۰ ق. ذکر شده است.

۵. این کلمه در کتاب *احسن التواریخ*، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۱۰، به صورت «خاوندشاه» و در کتاب *دیاربکر*، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۲۸۵، به شکل «خاوندشاه» نگارش یافته است.

۶. رویدشت، ناحیه‌ای که در قسمت شرقی اصفهان قرار داشته است.





و در قلعه شهر بیاویختند.^۱

میرزا سلطان محمد بعد از فتح اصفهان، خواجه عمادالدین محمود حیدر اشترجانی و امیراحمد چوپان را به مقام وزارت منصوب کرد و هم‌چنین شاه علاءالدین محمد نقیب اصفهان را به منصب پیشوایی عراق تعیین نمود^۲ و سپس همراه سپاه به سمت شیراز حرکت کرد. در این وقت حاکم شیراز پسرعموی سلطان محمد، عبدالله بن میرزا ابراهیم بود.

میرزا عبدالله بعد از این‌که از آمدن لشکر عراق به سمت فارس اطلاع یافت، دروازه‌های شهر شیراز را بسته و قاصدی را از جهت گزارش این واقعه به دربار هرات فرستاد. سلطان‌شاهرخ بعد از آگاهی یافتن از حوادث اتفاق افتاده، با وجود ضعف بنیه و پیری تصمیم گرفت که خودش به مصاف نوه‌اش سلطان محمد برود و به این جهت سپاهی را تدارک دید که در سال ۸۵۰ ق.^۳ به سمت ری حرکت نمود. و بعد از رسیدن به آن‌جا امیر سلطان‌شاه برلاس و امیر شیخ ابوالفضل ولد علیکه کولتاش و امیر فیروزشاه ترخان^۴ را به عنوان جلودار سپاه به سمت شیراز روانه کرد. سپس خودش به گندمان رفت. در این حال میرزا سلطان محمد از آمدن لشکر خراسان به سمت فارس اطلاع یافت و محاصره شیراز را رها کرده و به لرستان نقل مکان نمود. سلطان‌شاهرخ بعد از فرار شاهزاده به اصفهان رفت و در آن‌جا چند تن از بزرگان و سادات را به جرم هم‌دستی با سلطان محمد دستگیر کرد و آن‌ها را همراه با اردوی پادشاه به شهر ساوه بردند و در تاریخ ۱۳ رمضان سال ۸۵۰ ق. بر دروازه‌های شهر به دار آویختند.^۵

مرگ شاه‌رخ و وقایع بعد از آن

سلطان‌شاهرخ بعد از دفع شورش میرزا سلطان محمد در فساپویه^۶ که منطقه‌ای در اطراف شهر ری بود، ساکن شد و فصل زمستان را در این مکان گذراند. وی چند تن از امیران را به سوی محمد بن بایسنغر فرستاد و از آن‌ها خواست که او را به ملایمت یا به خشونت و اجبار به نزد وی ببرند. در این اثنا سلطان‌شاهرخ در تاریخ ۲۵ ذی‌الحجه سال ۸۵۰ ق. درگذشت^۷ و شاهزاده بعد از شنیدن

۱. طهرانی، ابوبکر، دیاربکر، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲. همان، ص ۲۸۷.

۳. میرخواند، محمد بن خاوندشاه، روضة الصفا، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۵۴۶۱؛ روملو، حسن‌بیگ، احسن التواریخ، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۱۳.

۴. روملو، حسن‌بیگ، احسن التواریخ، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۱۴.

۵. احمد بن حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ۱۳۴۵، ص ۲۴۲.

۶. روملو، حسن‌بیگ، احسن التواریخ، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۱۸.

۷. همان، ص ۴۱۹؛ میرخواند، محمد بن خاوندشاه، روضة الصفا، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۵۴۶۶.





این خبر از فرصت به دست آمده استفاده کرد و به همراه عده‌ای اندک از خرم‌آباد به شهر قم رفت و در آنجا امیر شیخ حاجی عراقی و امیر سعادت خواندشاه را امیر دیوان کرد و خواجه محمود حیدر اشترجانی را مقام وزارت داد. سپس به اصفهان رفت و بعد از رسیدن به آنجا امیر حسن شیخ حاجی را به داروغگی اصفهان منصوب کرد^۲ و در حدود دو ماه سپاهی را جمع‌آوری کرد و به سمت فارس حرکت نمود. حاکم شیراز عبدالله بن میرزا ابراهیم لشکری را تدارک دید و به خارج از شهر شیراز جهت مقابله و دفاع حضور یافت. در این حال حاجی محمدغنا شیرین با سپاهی از کرمان به لشکر سلطان محمد پیوست و نبرد بین طرفین به وقوع انجامید و سرانجام سپاه فارس شکست خورد و میرزا عبدالله به قلعه اصطخر پناه برد و محمد بن بایسنغر شهر شیراز را فتح نمود و سپس شخصی از اشراف فارس به نام سید نظام‌الدین احمد^۳ را به نزد میرزا عبدالله فرستاد و قسم یاد کرد که به او آسیبی نرساند. میرزا عبدالله به همراه سید نظام‌الدین احمد به پیشگاه پسر عمویش رسید. و میرزا سلطان محمد به او اظهار داشت که می‌تواند در هر شهری از مناطق فارس و عراق ساکن شود، مگر به خراسان نرود که او رفتن به خراسان را انتخاب نمود.

لشکرکشی جهان‌شاه به عراق و صلح او با سلطان محمد

در روزهای پایانی حیات سلطان شاه‌رخ که وی در فشاپویه ری اقامت داشت، فرستاده‌ای به نام علی شکر بیگ از جانب جهان‌شاه همراه با هدایا و تحفه‌هایی به اردوی پادشاه تیموری به سمت ری روانه شد. علی شکر بیگ در زمان رسیدن به شهر سلطانیه از فوت سلطان شاه‌رخ اطلاع یافت و در آن وقت حاکم سلطانیه را از شهر بیرون کرده و شهر را برای جهان‌شاه تصرف نمود.^۴

در هنگامی که میرزا سلطان محمد درگیر جنگ با میرزا عبدالله در فارس بود، امیر جهان‌شاه شهرهای همدان، قزوین و درگزین تا قم را تصرف نمود و شهر قم را نیز محاصره کرد.^۵ سلطان محمد فصل زمستان را در شیراز سپری نمود و سپس از آنجا به شهر اصفهان آمد. در این وقت جدده‌اش گوهرشاد آغا و برادرش علاءالدوله میرزا به همراه تعدادی از امرا و ده‌هزار سوار به او ملحق شدند. میرزا سلطان محمد نامه‌ای با این مضمون برای جهان‌شاه فرستاد که میرخواند در کتاب *روضه الصفا* متن آن را چنین بیان می‌کند:^۶

۱. روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۲۵؛ طهرانی، ابوبکر، دیار بکر، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۲۹۳.
۲. طهرانی، ابوبکر، دیار بکر، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۲۹۳.
۳. میرخواند، محمد بن خاوندشاه، *روضه الصفا*، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۵۵۰۶.
۴. روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۳۶.
۵. طهرانی، ابوبکر، دیار بکر، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۲۹۵.
۶. میرخواند، محمد بن خاوندشاه، *روضه الصفا*، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۵۵۰۶.





امیر جهان‌شاه به عنایت پادشاهانه اختصاص یافته بداند که چنین استماع افتاد که مردم او به خلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده‌اند و این صورت به غایت بی‌قاعده و بی‌راه است. باید که آن ولایت را به دیوان اعلا واگذارند و به آن ولایت که حضرت خاقان سعید مغفور جهت او تعیین نموده، قناعت نماید و در حدود ممالک محروسه مدخل نکند و الا میدان قتال و جدال تعیین نماید تا آن‌چه در مشیت باری سبحانه و تعالی باشد به ظهور آید.

امیر جهان‌شاه بعد از مطالعه این نامه قصد لشکرکشی به عراق را کرد و دو سپاه در شهر جربادقان توقف نموده و در آنجا اردو زدند. گوهرشادآغا فردی را به نام مولانا یعقوب که پروانچی^۱ شاه‌رخ بود به نزد جهان‌شاه فرستاد و او را به صلح دعوت نمود. از آن جهت که گوهرشادآغا در زمان شاه‌رخ امیر جهان‌شاه را فرزند خوانده بود، او این درخواست را قبول کرده و طرفین در ناحیه کمره جربادقان^۲ با یکدیگر صلح کردند. امیر جهان‌شاه دختر خود را به عقد میرزا سلطان محمد درآورد و نواحی قزوین، سلطانیه و همدان به عنوان شیربها به امیر جهان‌شاه اعطا گردید.^۳

فتح هرات توسط محمد بن بایسنغر

میرزا سلطان محمد در سال ۸۵۳ ق. به تحریک گوهرشادآغا و برادرش علاءالدوله میرزا و هم‌چنین میل باطنی خودش به سمت خراسان لشکر کشید و برادرش میرزا ابوالقاسم بابر به عنوان حاکم خراسان به همراه سپاهی به مقابله با او شتافت و دو قشون در قریه فرهادجرد^۴ که از نواحی منطقه جام می‌باشد در برابر یکدیگر قرار گرفتند و سپس جنگ بین طرفین به وقوع پیوست. در این واقعه سرانجام لشکر عراق پیروز شده و میرزا بابر به همراه هفت نفر به قلعه عماد^۵ رفت و شاهزاده سلطان محمد به سمت هرات حرکت نمود. او بعد از رسیدن به شهر، با اشراف و بزرگان هرات که به استقبال او آمده بودند به دارالسلطنه هرات وارد شده و بر جایگاه جدش سلطان شاه‌رخ

۱. جربادقان: نام قدیم شهر گلپایگان امروزی که در غرب اصفهان قرار دارد.

۲. طهرانی، ابوبکر، دیار بکر، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۲۹۶؛ پروانچی: یکی از مناصب دولتی است.

۳. همان، ص ۲۹۷؛ کمره جربادقان: نام قدیم شهر خمین که در استان مرکزی قرار دارد و در زمان مورد نظر از مناطق تابع گلپایگان محسوب می‌شده است.

۴. روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۳۹؛ در «دیار بکر»، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۲۹۷، به این ازدواج اشاره نمی‌شود و به هنگام مصالحه پیمان برادری (عقد مواخات) بین سلطان محمد و جهان‌شاه ذکر می‌گردد. (عقد مواخات به ایمان مؤکد ساختند).

۵. روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۵۴.

۶. فرهادجرد: نام قدیم فرهادگرد؛ شهری از توابع شهرستان فریمان.

۷. میرخواند، محمد بن خاوندشاه، روضة الصفا، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۵۵۰۸؛ قلعه عماد در نزدیکی روستای آل واقع شده است که میان مشهد و شهر کلات قرار دارد.



قرار گرفت. سپس به دستور سلطان محمد، برادرزاده‌اش میرزا ابراهیم فرزند میرزا علاءالدوله که توسط ابوالقاسم بابر زندانی شده بود از حبس آزاد گردید و او را به نزد پدرش فرستاد و هم‌چنین حکومت نواحی گرمسیر، قندهار و غزنین را به برادرش میرزا علاءالدوله سپرد.^۱

وقایع بعد از فتح هرات

امیر حاجی محمدغنا شیرین که از هنگام جنگ شیراز که بعد از فوت سلطان شاه‌رخ به وقوع پیوسته بود در خدمت میرزا سلطان محمد حضور داشت و شاهزاده بعد از تسلط بر هرات او را به مقام رسیدگی به امور کشوری و مالی منصوب کرد. محمدغنا شیرین در اموری که عهده‌دار بود بر مردم سخت گرفت و از این جهت افراد زیادی به سمت مناطق تحت تصرف میرزا بابر کوچ کردند. در این حال سلطان محمد سپاهی را تدارک دیده و به سمت استرآباد حرکت نمود و امیر حاجی محمدغنا شیرین را همراه جمعی دیگر به عنوان جلودار سپاه به سمت لشکر میرزا بابر روانه ساخت. سپس دو قشون در منطقه مشه‌دراز^۲ به مقابل هم رسیدند و نبرد بین طرفین واقع شد که سرانجام لشکر خراسان شکست خورد و محمدغنا شیرین کشته شد. خبر این حادثه به سلطان محمد رسید و او همراه با ۳۰۰ نفر^۳ به محل اردوی میرزا بابر حمله کرد و سبب این‌که این یورش به صورت غافلگیرانه انجام گرفته بود، لشکر میرزا بابر متفرق شده و سپاهیان او فرار کردند و هم‌چنین میرزا بابر به قلعه عماد رفت.

سلطان محمد تا شب در مکان فتح‌شده حضور داشت و از بیم آن‌که به لشکرگاه او شیخون زده شود آن‌جا را ترک گفت و به سمت اردوی خود در شهر طوس حرکت نمود. خواجه پیراحمد خوافی که مسئولیت اردوی طوس را بر عهده داشت از ترس لشکر میرزا بابر به خوف نقل مکان کرده بود و سلطان محمد در راه اطلاع یافت که اردوی او ویران شده‌است. در این اثنا خبر رسید که میرزا علاءالدوله به هرات رفت و تاج و تخت برادرش را تصاحب کرده‌است. سپس سلطان محمد با چند تن از اطرافیان مشورت کرد که اینک تمایل اهل خراسان به میرزا علاءالدوله است و نیز سپاه ما از بین رفته به‌تر آن است که به عراق برگردیم و مشاورین این نظر را قبول کرد و همگی به



۱. طهران، ابوبکر، دیار بکر، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲. روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۶۳؛ در مورد محل دقیق منطقه مشه‌دراز اختلاف نظر وجود دارد و مکان‌های مختلف پیشنهاد گردیده اما به استناد کتاب (دیار بکر، ۱۳۸۹، ج ۲، صص ۳۲۱ - ۳۲۲)، این محل مابین شهر نسا و استرآباد قرار داشته‌است [حاجی محمد (غنا شیرین) با لشکری باشکوه از ابطال رجال در ولایت نسا فرود آمد. بابر میرزا نیز از استرآباد عزیمت کرده ... تا زمانی که به مشه‌دراز رسید ...] در این ناحیه مورد نظر شهری به نام راز وجود دارد که در شمال استان خراسان شمالی واقع شده که احتمال می‌رود با همان مشه‌دراز تطابق داشته باشد اما از پیشینه آن اطلاعاتی در دسترس نیست و نیازمند تحقیق بیش‌تر است.

۳. میرخواند، محمد بن خاوندشاه، روضة الصفا، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۵۵۱۱.



سمت عراق روانه شدند.

لشکرکشی دوباره سلطان محمد به خراسان و مرگ وی

در سال ۸۵۵ ق. میرزا سلطان محمد که در شیراز ساکن بود، سپاهی را فراهم کرد و به قصد انتقام شکستی که در سال قبل از برادرش میرزا بابر متحمل شده بود به سمت خراسان حرکت نمود و از اصفهان و قم عبور کرد و به شهر ری رسید.^۱ میرزا بابر از این رویداد اطلاع یافت و وی خواجه مولانای سمرقندی^۲ را به نزد سلطان محمد روانه کرد و از او تقاضای مصالحه نمود. با تلاش مولانا قرارداد صلحی بین طرفین منعقد شد که طی آن در سرزمین تحت تصرف میرزا بابر خطبه و سکه به نام محمد بن بایسنغر شود و هم‌چنین ناحیه‌ای کوچک از خراسان به سرزمین عراق ضمیمه گردد.^۳

میرزا بابر بعد از برگشتن مولانا و به اعتبار صلح‌نامه با اطمینان خاطر از بسطام به سمت مازندران لشکر کشید ولی در راه به او خبر رساندند که سلطان محمد عهد و پیمان شکسته و با سپاه فراوان به اسفراین رسیده است. در این حال میرزا بابر به اتفاق لشکر به سمت خراسان حرکت نمود و از آن سمت محمد بن بایسنغر برای مقابله با آن‌ها به راه استرآباد روانه گشت. سپس دو سپاه در روز عید قربان^۴ در ناحیه چناران به مقابل هم رسیدند و جنگ بین آن‌ها درگرفت. در نهایت سلطان محمد در میدان نبرد توسط خراسانیان اسیر گردید و او را به نزد میرزا بابر بردند و قشون عراق شکست خورد. میرخواند در کتاب *روضه الصفا*^۵ لحظه آوردن میرزا سلطان محمد به نزد برادرش میرزا بابر را این چنین روایت می‌کند:

او را هم در مصافگاه پیش میرزا بابر بردند و پادشاه مظفر و منصور زبان به طعن و سرزنش گشاده، گفت: ای برادر از جانب ما چه واقع شده بود که نوبت قصد خون و مال مسلمانان نمودی و با آن که بدان سان شکسته و ویران شده رفتی، هیچ تو را تنبیهی حاصل نشد و باز لشکر بدین جانب کشیدی تا بدین سان گرفتار گشتی؟ میرزا سلطان محمد در جواب گفت که: ای برادر در امور ملک‌گیری امثال قضایا روی می‌نماید.

۱. روملو، حسن بیگ، *احسن التواریخ*، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۷۱.

۲. طهرانی، ابوبکر، دیاربکر، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۳۲۴.

۳. همان، ص ۳۲۴.

۴. روملو، حسن بیگ، *احسن التواریخ*، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۷۳؛ میرخواند، محمد بن خاوندشاه، *روضه الصفا*، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۵۵۲۳.

۵. طهرانی، ابوبکر، دیاربکر، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۳۲۴.

۶. میرخواند، محمد بن خاوندشاه، *روضه الصفا*، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۵۵۲۴.





بعد از گذشت این دیدار میرزا بابر دستور قتل محمد بن بایسنغر را صادر کرد و وی توسط یکی از ملازمان برادرش به قتل رسید. او به هنگام مرگ ۳۴ ساله بود و جسدش را به دارالسلطنه هرات بردند و در گنبد مدرسه مهدعلیا گوهرشاد آغا در کنار مرقد پدرش میرزا بایسنغر به خاک سپردند:^۱

بخش دوم: معرفی دو سکه سلطان محمد ضرب هرات

سکه‌ها را می‌توان به عنوان اسناد رسمی و مورد استناد در مطالعات و پژوهش‌های تاریخی نام برد که به وسیله آن‌ها می‌توانیم گزارش‌های مؤرخین در منابع عصری را با سکه مورد نظر بسنجیم و حتی در بعضی مواقع به استناد سکه‌ها به اطلاعات دقیق‌تری نسبت به منابع مکتوب برسیم. سلطان محمد به محض فتح هرات و غلبه بر برادرش میرزا بابر آن گونه که مرسوم بود به ضرب سکه پرداخت. در این قسمت دو سکه با کتیبه‌ای مشابه و در دو وزن متفاوت را معرفی می‌کنیم که در دارالضرب شهر هرات توسط او در سال ۸۵۳ق. ضرب شده‌است. این دو سکه به عنوان سندی در رابطه با وقوع این رویداد در آن سال می‌باشد.

سکه اول:



عکس پشت سکه



عکس روی سکه

جنس	وزن	قطر	ارزش اسمی	جای ضرب	سال ضرب	محل نگهداری
نقره	۵ گرم	۲۲ میلی‌متر	تنگه	هرات	۸۵۳ق.	مجموعه شخصی Mr. J. R. H.



متن روی سکه:

ضرب
السلطان الاعظم
سلطان محمد بهادر خلد الله
ملکه و سلطانه

متن پشت سکه:

در مربع وسط سکه: لا اله الا
الله محمد
رسول الله
هراة
حاشیه: ابوبکر الصدیق، عمر الفاروق،
عثمان ذی النورین، علی المرتضی
سنه ۸۵۳

سکه دوم:



عکس پشت سکه



عکس روی سکه

جنس	وزن	قطر	ارزش اسمی	جای ضرب	سال ضرب	محل نگه‌داری
نقره	۱/۱۹ گرم	۱۲ میلی‌متر	یک چهارم تنگه	هراة	۸۵۳ ق.	مجموعه شخصی Mr. J. R. H

متن روی سکه:

(ضرب)
السلطان
سلطان محمد بهادر (خلد الله)
ملکه (و سلطانه)

متن پشت سکه:

در مربع وسط سکه: لا اله الا
الله محمد
رسول الله
هراة
حاشیه: (ابوبکر الصدیق)، (عمر الفاروق)،
(عثمان ذی النورین)، (علی المرتضی)
(سنه ۸۵۳)^۱



۱. به استناد سکه فوق که با این سکه از یک قالب می‌باشد، سال ضرب طبق نمونه بالا ذکر شد.



منابع

- احمد بن حسین بن علی کاتب، (۱۳۴۵)، تاریخ جدید یزد، تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین.
- چکنگی، علی رضا، (۱۳۸۷)، فرهنگ نامه تطبیقی نام‌های قدیم و جدید مکان‌های جغرافیایی ایران و نواحی مجاور، مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- حافظ‌ابرو، (۱۳۷۲)، زبدة التواریخ، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: سیدکمال حاج‌سیدجوادی، ج ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نشر نی.
- خوافی، فصیح، (۱۳۸۶)، مجمل فصیحی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، ج ۳، تهران: اساطیر.
- خواندمیر، غیاث‌الدین، (۱۳۸۰)، حبیب‌السیر، تهران: انتشارات خیام.
- روملو، حسن‌بیگ، (۱۳۸۹)، احسن التواریخ، تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، ج ۱، چ ۲، تهران: اساطیر.
- سیدی، مهدی، (۱۳۷۸)، «قلعه عماد (ماد - مات) و آل دو دژ تاریخی در شمال توس»، فصل‌نامه خراسان‌پژوهی، سال ۲، شماره ۱، صص ۱۲۵ - ۱۴۰.
- طهرانی، ابوبکر، (۱۳۵۶)، دیار بکریه، تصحیح و اهتمام نجاتی لوغال و فاروق سومر، ج ۲، تهران: کتاب‌خانه طهوری.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه، (۱۳۸۰)، روضة الصفا، تصحیح جمشید کیانفر، ج ۶، تهران: انتشارات اساطیر.

تصاویر سکه‌ها

- مجموعه شخصی Mr. J. R. H.